گفت‌وگوی «جوان» با عمو و همسر شهید سجاد باوی از مدافعان حرم استان خوزستان

اخلاق خوب «سجاد» نظامی‌های روس را هم جذب کرده بود

شکوفه زمانی

شهید «سجاد باوی» در همان سالی که جنگ تحمیلی شروع شد در کوت‌عبدالله به دنیا آمد. کم‌سن‌تر از آن بود که بتواند در دفاع مقدس شرکت کند اما وقتی به سن جوانی رسید و موسم دفاع از حرم را پیش رو دید، دیگر صبر نکرد و لباس رزم پوشید و به‌عنوان یک فعال فرهنگی در شهرستان کارون خوزستان فعالیت می‌کرد. سجاد بارها در جبهه مقاومت اسلامی حضور یافت تا اینکه روز پنج‌شنبه ۱۹ مرداد ۱۳۹۶ به فیض شهادت نائل آمد. از شهید باوی دو فرزند به نام‌های فاطمه ۱۳ ساله و محمدعلی ۱۰ ساله به یادگار مانده است. مردی که بزرگ بود ولی دنیا را کو؟ چک می‌دید. گفت‌وگوی ما با سرهنگ علی باوی عموی شهید و همچنین معصومه باوی همسر شهید را پیش رو دارید.

عموی شهید

از شهید باوی به عنوان یک بسیجی فعال یاد می‌شود. از چه زمانی عضو بسیج شده بود؟

سجاد از دوران نوجوانی عضو بسیج بود. مدتی در بسیج پایگاه شهید مدرس کارون بود و مدتی هم در پایگاه انصارالحسین فعالیت می‌کرد. در بسیج دوره تخصصی مربیگری تاکتیک و سلاح را دیده بود و همین تخصص‌ها را به جوان‌ترها آموزش می‌داد. چون ما نظامی بودیم، سجاد هم خیلی دوست داشت وارد نظام شود. منتها مدتی به عنوان راننده فرودگاه با تاکسی کار می‌کرد و در این کار با عراقی‌ها ارتباط خوبی پیدا کرده بود. آنها را تا مرز شلمچه جابه‌جا می‌کرد و چون خودش هم عرب بود توانسته بود به لهجه‌های مختلف عراقی تسلط پیدا کند. همین تسلط زبانی باعث شده بود از اوضاع و احوال منطقه باخبر باشد. این اواخر سجاد در اورژانس هم کار می‌کرد.

وقتی بحث دفاع از حرم پیش آمد، به عراق اعزام شد؟

نه، به سوریه رفت چون آنجا بیشتر احساس نیاز می‌شد. با توجه به ارتباط‌هایی که داشت توانست در اولین اعزام یک دوره سه ماهه به سوریه برود. سال ۹۵ برای اولین بار رفت. شهید با هیئت‌های عزاداری خیلی ارتباط داشت. حتی از اولین طرفداران و عضو هیئت بزرگ انصارالحسین (ع) اهواز بود. در این هیئت یک گروه ۲هزار نفری هستند که هر سال اربعین دسته‌جمعی برای پیاده‌روی به کربلا می‌روند.

شهید باوی غیرنظامی بود، شما گفتید ایشان ارتباط‌هایی برقرار کرده بود که توانست به سوریه برود، منظورتان چه ارتباط‌هایی است؟

سجاد راننده تاکسی بود و بچه‌های اعزامی به سوریه را تا مسیری همراهی می‌کرد. این امر موجب شده بود با بچه‌های مدافعان حرم یک گروه تشکیل بدهند و ارتباط خاصی با این دوستان داشته باشد. همچنین بیشتر پاتوق‌شان مزار شهدای مدافعان حرم بود. شهید با آنکه شغل آزاد داشت ولی به راحتی توانست چند بار به سوریه اعزام شود. بار دیگر در مرداد ۱۳۹۶ دوباره به بخش الحماء سوریه اعزام شد. او در حالی می‌رفت که پدرش سه ماه قبل مرحوم شده بود.

یعنی با وجود فوت پدرشان باز به جبهه رفت. خانواده مخالفت نکردند؟

چرا مادر و همسرش خیلی مخالفت کردند. اواخر فروردین ۱۳۹۶ پدر سجاد به رحمت خدا رفته بود و مادرش با رفتن سجاد که پسر بزرگ خانواده بود بی‌تابی می‌کرد. بحث مشکلات مستأجر بودن خانواده سجاد، استخدام پیمانکاری بودن شهید و... عواملی بود که مانع اعزام مجدد سجاد به سوریه می‌شد ولی نمی‌دانم چطور همسرشان راضی شدند و سجاد برای بار آخر اعزام شد.

و این بار به شهادت رسید؟

شهید حججی ۱۸ مرداد به شهادت رسید، سجاد فردایش یعنی ۱۹ مرداد در همان عملیات به درجه شهادت نائل آمد. آن روز من به مشهد پرواز داشتم. بعد از نماز صبح دراز کشیده بودم که یک لحظه سجاد را در عالم رؤیا دیدم. در خواب به خانه برگشته بود. گفتم چطور به این زودی برگشتی؟ گفت دیگر کاری برای انجام نداشتیم و برگشتیم. بعد با صدای زنگ تلفن از خواب بیدار شدم و دیدم آقای محمدی مسئول بهزیستی کارون پشت خط است. از سجاد گلایه داشت که دوباره بدون اینکه از من خداحافظی کند به سوریه رفته است. من به او مرخصی ندادم و استان، ما را زیر سؤال برده که چرا اورژانس اجتماعی کارون فعال نیست. خلاصه به مشهد رفتم و تازه به فرودگاه مشهد رسیده بودم که از شماره ناشناسی گوشی‌ام زنگ خورد. فکر نمی‌کردم قرار است خبر شهادت سجاد را بشنوم ولی فرد تماس گیرنده به من تسلیت گفت و خبر شهادتش را داد.

دوستانش از نحوه شهادت ایشان چیزی نقل کرده‌اند؟

همان دوست سجاد که از سوریه خبر شهادتش را به من داد، می‌گفت پیکر سجاد در عملیات آزادسازی دیرالزور در دست داعشی‌ها باقی مانده است. تا اینکه صبح شنبه ۲۱ مرداد بعد از دو روز بچه‌های مقاومت با مجوز حمله‌ای که داشتند توانستند منطقه را از دست داعشی‌ها آزاد کنند و پیکر سجاد و دیگر اجساد رزمندگان سوری را به عقب منتقل کنند. فرمانده سجاد می‌گفت شهید شب قبل از شهادت حالت عجیبی داشت و شاید یک ساعت بیشتر نخوابید. تا صبح بیدار بود و نماز می‌خواند. خیلی با بچه‌ها شوخی می‌کرد تا اینکه بعد از نماز صبح عملیات را شروع کردیم. همرزم شهید که خودش مجروح عملیات دیرالزور است برای ما نقل کرد: بچه‌های مقاومت در آزادسازی منطقه دیرالزور در چند کیلومتری که پیشروی کرده بودند بالای یک تپه در تیررس دشمن قرار می‌گیرند. وقتی شهید می‌بیند یکی از بچه‌های ایرانی و یک سوری در بالای تل مورد اصابت گلوله‌های دشمن قرار گرفته‌اند، طاقت نمی‌آورد و سریع می‌رود به آنها کمک می‌کند که خودش هم مورد اصابت تیر دشمن در قفسه سینه‌اش قرار می‌گیرد. این دوست سجاد که الان مجروح است می‌گوید سجاد در چهار متری من به زمین افتاد. بعد رویش را به طرف من برگرداند و گفت سلام من را به خانواده‌ام برسان. سپس اشهدش را خواند و شهید شد. هرچه صدایش کردم دیگر جواب من را نداد. داعشی‌ها اجساد رزمندگان ایرانی و سوری که باقی مانده بود جیب‌هایشان را خالی کرده و تیر خلاص به صورتشان زده بودند. ما آثار تیر خلاص را در صورت سجاد دیدیم. مراسم تشییع شهید روز ۲۴ مرداد در اهواز برگزار شد. به وصیت خود شهید او را در همان جایی که می‌خواست دفن کردیم. سجاد به صورت شفاهی در سوریه به دوستانش گفته بود پیکرم را در قطعه شهدای مدافعان حرم کنار قبر شهید عباس کربنی (مربی آموزش نظامی سجاد) دفن کنید.

شنیده‌ایم مادر شهید راضی نبود پیکر پسرش در قطعه شهدا دفن شود.

مادر شهید دوست داشت پسرش در روستای اجدادی خودشان که در ۳۰ کیلومتری آزادراه خلیج فارس است خاکسپاری شود و نکته جالب اینکه خود شهید از قبل در این روستا یک قبر در کنار قبر پدرش برای خود و مادرش کنده و آماده کرده بود.

چه چیزی در سجاد او را به سوی شهادت کشاند؟

سجاد از اول در بحث انقلاب خیلی صادق بود و علاقه زیادی به اهل بیت (ع) داشت و در این مورد مطالعات فراوانی هم داشت. خیلی دل‌رحم بود و همیشه دوست داشت به هر نحوی شده به فقرا کمک کند. همیشه لبخند به چهره داشت و هرکس او را می‌دید فکر می‌کرد سجاد خودش اصلاً مشکلی ندارد و همیشه مشکلات دیگران را بر کار خودش ترجیح می‌داد. دیگر اینکه روحیه ایثارگری خوب و عجیبی داشت که او را به سعادت شهادت رساند.

> با آنکه بارها سجاد به من گفت این رفتن من برگشتی ندارد ولی من یک لحظه هم نتوانستم باور کنم به شهادت می‌رسد. شاید فکر می‌کردم مجروح شود ولی فکر شهادتش را نمی‌کردم. الان سه ماه از شهادتش می‌گذرد ولی هنوز چشمم به در است که برگردد

از حضورش در جبهه چه شنیده‌اید؟

همرزمانش می‌گفتند سجاد باقی‌مانده غذای رزمنده‌ها را می‌برد و به کودکان سوری می‌رساند. از آنها دلجویی می‌کرد و با آنها مشغول صحبت می‌شد. سجاد حتی توانسته بود با تعدادی از نظامیان روسی که در سوریه مستقر بودند ارتباط حسنه خوبی برقرار کند طوری که آنها بعد از روبه‌رو شدن با خبر شهادت سجاد بسیار متأثر شده بودند.

همسر شهید

فامیلی شما و شهید یکی است. نسبتی دارید؟ کمی از زندگی مشترک‌تان بگویید.

من قبل از آنکه همسر سجاد باشم دختر عمویش هستم. زندگی مشترکمان را از سال ۱۳۸۰ شروع کردیم و از اول شهید گفته بود دوست دارم بسیجی باقی بمانم و اگر به خاطر فعالیت بسیجی و ایست و بازرسی‌ها دیر به خانه آمدم از دست من ناراحت نشوید. من هم آمادگی خیلی چیزها را داشتم. بار اول که در ماه شعبان سال ۱۳۹۵ می‌خواست به سوریه برود، من دودل بودم ولی خودش خیلی اصرار بر رفتن داشت و می‌گفت برویم از حریم کشورمان در آن سوی مرز دفاع کنیم بهتر است یا اینکه بگذاریم دشمن داخل کشورمان رخنه کند؟ با این صحبت‌ها توانست من را قانع کند و حتی رضایت کتبی هم برای رفتنش نوشت و من امضا کردم. سه ماه در سوریه ماند. موقعی که آمد خیلی روحیه‌اش تغییر کرده بود. ناراحت بود که چرا سالم برگشته است. حالا نمی‌دانم اوضاع آنجا را چگونه دیده بود.

بار دوم چطور رضایت دادید؟

اعزام دوم سجاد به سوریه با فوت پدرش مصادف شده بود. این‌بار اصرارش بیشتر شد و خیلی مراجعه می‌کرد که بتواند راهی برای رفتن پیدا کند ولی خانواده‌های دو طرف با رفتن او مخالف بودیم. حتی مادرش می‌گفت بعد از فوت پدرت تو بزرگ خانواده هستی و ما به جز تو کسی را نداریم ولی سجاد خیلی به زیارت مزار شهدا رفت که بتواند هرچه زودتر به صف شهدا بپیوندد. بالاخره از تهران تماس می‌گیرند که کار اعزامش جور شده است. ۸ مرداد اعزام شد و ۱۹ مرداد هم به شهادت رسید.

با نبودن همسرتان چطور کنار می‌آیید؟

با آنکه بارها سجاد به من گفت این رفتن من برگشتی ندارد ولی من یک لحظه نتوانستم باور کنم سجاد به شهادت می‌رسد. شاید فکر می‌کردم مجروح شود ولی یک لحظه فکر شهادتش را نمی‌کردم. با آنکه سه ماه از شهادتش می‌گذرد ولی هنوز چشمم به در است که برگردد. یک روز در خواب دیدم سجاد مبلغی پول را تا کرده و می‌گوید معصومه این مال شماست و به من داد. فردایش یکی از دوستان همرزمش که در سوریه با هم بودند تماس گرفت و گفت امانتی دارید، می‌خواهم بیاورم و به شما بدهم. دیدم لباس خود شهید را آوردند و با همان مقدار پولی که در خواب دیده بودم به من دادند. شهید من هیچ‌گونه چشم‌داشتی به مسائل دنیایی نداشت. با آنکه نبود همسرم به من و بچه‌ها خیلی سخت می‌گذرد اما تحمل می‌کنیم. با شرایط مستأجری و دادن پول اجاره ماهانه، هزینه سرویس بچه‌ها و... فعلاً همه مخارج ما گردن پدرم است که با جان و دل تقبل می‌کند.

گزارش

وحید فرهنگی اربعین سال گذشته زائر حسین(ع) بود و امسال شهید راهش

آقاوحید روسفید و سربلندم کردی!

آرمان شریف

در آستانه اربعین حسینی و هنگامی که زائران حرم اهل‌بیت در نهایت امنیت و احترام در سفری عاشقانه و عارفانه رهسپار سفری معنوی بودند شهید وحید فرهنگی، جوان ۲۶ ساله تبریزی با فداکاری و جانسپاری، سر در راه معشوق داد و آسمانی شد. حالا عکس‌های شهید شبکه‌های اجتماعی را قرق کرده است. او که اربعین سال گذشته در راهپیمایی اربعین حضور داشت و در حال خدمت به زائران بود و امسال پیکر مطهرش بر دست عاشقان اهل‌بیت تشییع می‌شود. مأموریت نیمه‌کاره شهید فرهنگی امسال به سرانجام رسید و رؤیایش تعبیر شد. شهادت آرزویی دیرین برای او بود و از امام حسین(ع) شهادت در راهش را خواسته بود. وحید فرهنگی متولد ۱۳۷۰ از استان آذربایجان‌شرقی، سه‌شنبه ۱۶ آبان ۱۳۹۶ به کاروان شهدای مدافع حرم پیوست. شهید فرهنگی هجدهمین شهید مدافع حرم استان آذربایجان‌شرقی است که نامش را در تاریخ این مرز و بوم جاودانه کرد.

شهید فرهنگی فارغ‌التحصیل رشته مکانیک از دانشگاه آزاد واحد تبریز بود و چندی پیش برای دفاع از حریم اهل بیت(ع) و مقابله با تروریست‌های تکفیری راهی سوریه شد. این جوان خوشنام پس از حضور در جبهه‌های نبرد و مقابله با دشمنان تکفیری بر اثر انفجار مین در شهر ادلب سوریه به شدت مجروح شد. پیکر مجروح او برای مداوا به تهران منتقل شد و دو روز مانده به اربعین امام حسین(ع) به فیض شهادت نائل شد. این شهید ۲۶ ساله در زمان تحصیل از اعضای فعال بسیج دانشجویی دانشگاه آزاد اسلامی تبریز بود که بعد از اتمام تحصیلات در رشته مکانیک وارد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی شد. تنها سه ماه از دامادی شهید فرهنگی می‌گذشت. هنوز هزاران آرزو و نقشه برای زندگی‌اش داشت ولی در پیش چشمانش زندگی دنیوی ارزش چندانی نداشت و او خوشبختی واقعی را در جای دیگری جست‌وجو می‌کرد. فهمیده بود این دنیای فانی می‌گذرد و آنچه او را عاقبت به‌خیر می‌کند، پا گذاشتن در راه اهل بیت است. آقاوحید برای عاقبت به‌خیری عجله داشت و خیلی زود خودش را به کاروان شهیدان عاشورا رساند. حالا همسر و خانواده‌اش سرشان را با افتخار بالا می‌گیرند و از آقاوحید می‌گویند. پس از انتشار خبر شهادت شهید فرهنگی، همسر ایشان با متنی زیبا از شهادت این شهید بزرگوار نوشت و شهادتش در راه اهل بیت (ع) را تبریک گفت. همسر شهید در رثای همسرش اینگونه نوشت: «شهادتت مبارک آقایم. روسفیدم کردی، سربلندم کردی. خودت نیومدی هنوز پیشم اما برام سربند و پرچم و گل فرستادی. همون سربندی که رو پیشونیت بود، همون پرچمی که رو تنت بود رو برام فرستادی. خدا رو شکر می‌کنم که هم تو به آرزوت رسیدی هم من. یادته می‌گفتم بعضی از آدما حیفه که به مرگ طبیعی بمیرن، باید شهید بشن، می‌گفتم وحیدم تو هم یکی از اونایی. افتخار آفریدی بسیجی پاسدارم. حالا دیگه می‌تونم سرمو جلو اهل بیت(ع) و رهبری بلند کنم و با افتخار بگم که منم همسرم رو فدای این راه کردم. دعامون کن که عاقبت به‌خیر بشیم...»

> جوانان امروز، رهروان مخلص شهدای انقلاب اسلامی و هشت سال دفاع مقدس هستند و تلاش دشمن برای ایجاد شکاف بین نسل جوان و مبانی اعتقادی و طریقت عملی اسلامِ انقلابی راه به جایی نبرده است

پدر شهید مدافع حرم بسیجی پاسدار وحید فرهنگی نیز پس از شهادت پسرش بیان کرد: وحید همیشه در راه اسلام و امام حسین(ع) و ولایت حرکت می‌کرد و در این راه بسیار تلاش می‌کرد. این چند وقت را هم به اجبار در خانه نگهش داشته بودم و زمانی هم که اصرار می‌کرد برود گفتم که فعلاً نرو، تازه سه‌ماه از زمان ازدواجت گذشته است. وحید خیلی تلاش می‌کرد و برای رفتن عجله داشت. این بار که می‌خواست برود گفتم عجله نکن، صبر کن، تازه ازدواج کرده‌ای، گفت باباجان آن سری هم نوبت را از من گرفتی و باعث شدی نتوانم بروم، این بار اگر نروم دلم می‌گیرد.

همچنین غلام‌عسکر کریمیان فرمانده سپاه عاشورا، شهید وحید فرهنگی را نماد و الگویی دیگر از نسل چهارم انقلاب اسلامی و جوانان دهه هفتادی دانست و یادآور شد: جوانان امروز، رهروان مخلص شهدای انقلاب اسلامی و هشت سال دفاع مقدس هستند و تلاش دشمن برای ایجاد شکاف بین نسل جوان و مبانی اعتقادی و طریقت عملی اسلامِ انقلابی راه به جایی نبرده است.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۲۳۸

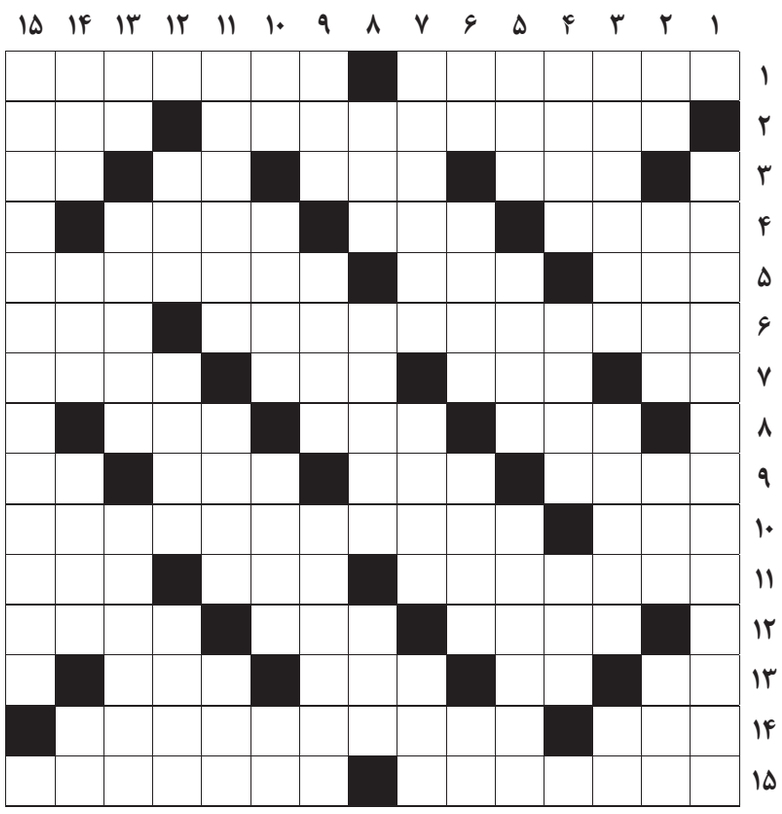

از راست به چپ

■ ۱- معبدش در کنگاور استان کرمانشاه است- سردار ایرانی و برهم‌زننده سلسله بنی‌امیه ■ ۲- عمل یا فرایند معالجه به وسیله مواد شیمیایی- نباید به نرخ روز خورد ■ ۳- تخته شکسته بندی- نژاد قشقایی- حرف بدون رودربایستی- گرفتنی سر بزنگاه ■ ۴- قدرت و توان- خبر- عقیده و ایمان ■ ۵- فرستاده خدا- نهی شاعرانه از آمدن- از توابع مثلثاتی ■ ۶- از ابنیه معروف و تاریخی استان زنجان- صومعه ■ ۷- بنده و شما- خرس آذری- حرف استثنا- راه رفتن کودک ■ ۸- صدای نازک- خونبها- سوره پنجاه‌و چهارم قرآن ■ ۹- سالک- خبرگزاری مصر- پیروان یک دین- اتاقک کشتی ■ ۱۰- پوتین- لقب شاه خاندان زند ■ ۱۱- گونه‌ای انگور دانه درشت- زندان مسعود سعد سلمان- گل ته حوض ■ ۱۲- متضاد تقدم- آلیاژی است از آهن و فولاد- سلول تولید مثل ■ ۱۳- مغز سر- همسایه تهران- دیوار بلند- مادر وطن ■ ۱۴- میوه باب لواشک- زمانی ورودی شهر حافظ و سعدی بود ■ ۱۵- کنایه از مقام و ثروت است- بنای یادبود امام محمد غزالی در استان خراسان

از بالا به پایین

■ ۱- کارگردان سوئدی توت فرنگی‌های وحشی ■ ۲- سایه- پسران- جواب های- جای خالی از هوا ■ ۳- آبیاری فلک زده- پیامبر ایران باستان- تابلوی وینگنشتاین ■ ۴- فقط خدا ندارد- تخته شیرجه- دفعه و مرتبه ■ ۵- سال آذری- گذرگاه- پنبه را از پنبه‌دانه جدا کردن ■ ۶- خدای ژرمن- آبی تیره- تکبیرگوی نماز جماعت- علامت مفعول ■ ۷- پیوستگی و بستگی- نو عروس هزار داماد- گلخن حمام ■ ۸- کارزار- آرزوها- کلمه تعلیل و پرسش ■ ۹- تیم فوتبالی در یونان- پول قزاقستان- شاعر می‌گوید نگهدار که نکوست ■ ۱۰- پایتخت آلمان غربی سابق- زمین غیر زراعتی- اکنون- بخار دهان ■ ۱۱- جغد نشین- پرنده آوازخوان- قرارگاه ■ ۱۲- منحنی و محدب- حج ماه ذیحجه- رگ‌بند ■ ۱۳- آفت نباتی- ردیاب- کلمه‌ای که هنگام ترس و احساس خطر می‌گویند ■ ۱۴- شیشه آزمایشگاه- قصد و آهنگ- رباعی‌سرای نامی- ساز هفت بند ■ ۱۵- تیمی قدرتمند در فوتبال انگلیس

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

			۱					۳
۲					۴			۱
۸					۵			۷
	۴			۶		۲		
	۵			۱		۸	۶	
	۷			۸				
		۹					۴	
		۵					۱	
			۶		۸		۵	

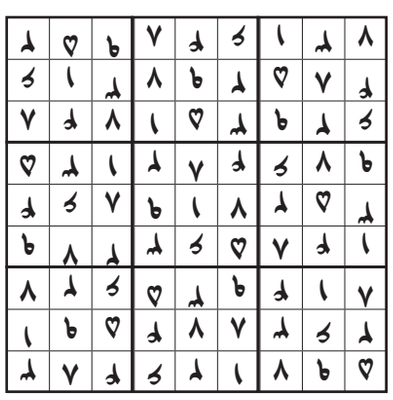

جدول کلمات متقاطع
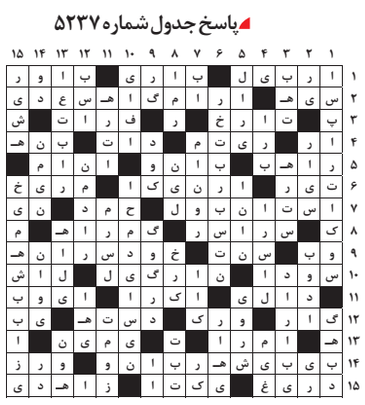
پاسخ جدول شماره ۵۲۳۷